

دوفصلنامه «مطالعات تطبیقی قرآن پژوهی»
سال چهارم، شماره هفتم/ بهار و تابستان ۱۳۹۸؛ ۵۷-۷۸

بررسی و نقد دیدگاه آبراهام مزلو در مورد خودشکوفایی با تاکید بر منابع اسلامی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۱۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۲۰)

سید محمد حسین میری^۱

فضل الله خادمی افضل^۲

چکیده

آبراهام مزلو (۱۹۷۰ - ۱۹۰۸) از پیشگامان حوزه روان‌شناسی انسان‌گرا یا نیروی سوم روان‌شناسی است که با نقد و خرده‌گیری بر نظام روان‌شناسانه فروید پی‌ریزی شده است. از مهم‌ترین دیدگاه‌های مزلو که در دانش روان‌شناسی و نیز نزد محققان علوم تربیتی جایگاه ویژه‌ای یافته است، هرم نیاز است که براساس آن پنج دسته از نیازها از پایین به بالا یا از نیازهای فروتر به نیازهای فراتر ترسیم شده که در اوج آن نیاز به خود شکوفایی قرار دارد. این مقاله می‌کوشد؛ با مطالعه‌ای تطبیقی درباره مفهوم خودشکوفایی از دیدگاه مزلو و متون اسلامی، به روش کتابخانه‌ای و به شیوه تحلیل محتوا، خودشکوفایی انسان از منظر مزلو را با تاکید بر آیات و روایات اسلامی نقد نماید. نتایج حاصل از این تحقیق نشان می‌دهد که مفهوم خودشکوفایی از نظر آبراهام مزلو بیشتر بر جنبه‌های مادی انسان استوار است، اما آموزه‌های اسلامی این مفهوم را در سطحی بالاتر از آن مطرح کرده و خودشکوفایی را علاوه بر جنبه‌های مادی انسان به جنبه‌های متعالی مرتبط می‌سازد. **واژگان کلیدی:** نیاز، خودشکوفایی، روان‌شناسی، روان‌شناسی انسان‌گرا، مزلو، آموزه‌های اسلامی.

^۱ استادیار دانشگاه کشاورزی و منابع طبیعی خوزستان، (نویسنده مسوول). S_mohammad_miri@yahoo.com

^۲ کارشناس ارشد دانشکده اصول دین دزفول. Khademiafzal514@gmail.com

مقدمه

انسان شناسی و شناخت سعادت و شکوفایی جنبه‌های گوناگون انسان همواره از دغدغه‌های اساسی بشر از دیرباز تا کنون بوده است. انسان از نگاه قرآن موجودی دوسویه یا دو وجهی است و آیات قرآن، این دو وجه را به نیکی بر می‌تاباند. در یک وجه، انسان جانشین خداوند بر روی زمین است (بقره / ۳۰)، که در بهترین صورت آفریده شده (تین / ۴) و از میان همه موجودات اولاً به قبول و پذیرش امانت الهی (احزاب / ۷۲) و ثانیاً به امکان آموزش همه حقایق (بقره / ۳۱) و داشتن گویش بین و بی‌ابهام مفتخر شده (رحمن / ۳) و همه این‌ها مقام و منزلت آدمی را پرکرامت (اسراء / ۷۰) و جانشین را خداگونه و الهی‌دم ساخته است (حجر / ۲۹). اما در دیگر وجه انسان، موجودی است تکون یافته از آبی بویناک (نحل / ۴) یا اسپرمی زالو شکل / خون بسته (علق / ۲)، سرشتی شتابناک (انبیاء / ۳۷) با آستانه تحملی اندک دارد (معارج / ۱۹) و ناسپاسگر (حج / ۶۶)، خویشتن خواه و بخیل (اسراء / ۱۰۰)، جدال گر و ستیزه جو (کهف / ۵۴)، به لحاظ امکانات زیستی و فیزیکی ناتوان (نساء / ۲۸) و در عین حال نسبت به خالق خویش، دچار توهم زدگی و خودبزرگ بینی (انفطار / ۶) است و همین وجه است که آدمی را موجودی ناهشیارتر، گمراه‌تر و بلکه خطرناک‌تر از همه جانوران (اعراف / ۱۷۹) می‌سازد. بنابراین انسان ممکن‌ترین موجود جهان ممکنات است؛ هم امکان خلافت الهی را دارد و هم امکان فروتر بودن از حیوانات را. حال این انسان دو وجهی با داشتن مجموعه‌ای متضاد از کشش‌ها و تمایلات، چگونه می‌تواند به بالندگی و خودشکوفایی برسد؟ نقطه آغاز آن شناخت انسان و مسیر سعادت اوست.

بعد از شناخت انسان و راه سعادت او، باید به این نکته اندیشید که زندگی انسان‌ها در جهان امروز، روز به روز پیچیده‌تر می‌شود؛ علت این امر هم سرعت بالای رشد علم و تکنولوژی بشری و به تبع آن ظهور مکاتب فکری و فلسفی و روان شناختی گوناگون است که هر کدام نظریات متفاوتی درباره شکوفایی و سعادت انسان مطرح کرده‌اند. این نظریات گوناگون و گاه متضاد، باعث شده است که بشر دچار ابهام و سردرگمی در شناخت خویش شود. در واقع ثمره این پیشرفت‌ها، فقط شکوفایی جنبه مادی زندگی انسان شده اما بخش عمده‌ای از ساکنین کره خاکی، گذشته از آنکه از این امکانات نیز محروم مانده‌اند؛ دارای بیماری‌های روحی فراوان از قبیل: اضطراب‌ها، افسردگی‌ها، پوچ‌گرایی‌ها و مشکلات دیگر شده‌اند، پس به این نکته پی می‌بریم که این مکاتب تاکنون نتوانسته‌اند موفقیت قابل توجهی در جهت رشد و شکوفایی انسان‌ها کسب کنند. از نگاه این قلم آنچه که خالق انسان برای انسان در چارچوب دین ترسیم کرده که بیش از هرکس دیگری، از ابعاد جسمانی و روحانی انسان آگاه و سعادتش را بیش از هرکس دیگری خواهان است، می‌تواند شکوفایی آدمی را تامین نماید. از این‌رو، در این نوشتار بین مولفه‌هایی که آبراهام مزلو برای شکوفایی انسان ترسیم کرده با آنچه تعالیم اسلامی تبیین نموده مقایسه می‌کنیم.

براساس تعالیم اسلام، انسان با آنکه موجودی دو وجهی است، گرایش به کمال دارد، به علاوه، استعدادها و آمادگی‌های طبیعی برای رسیدن به کمال نیز در او وجود دارد، همچنین وسیله شناخت کمال و نابهنجاری در اختیار اوست و زمینه

های اجتماعی نیز معمولاً برای او فراهم است. همه این امور دیدگاه خوشبینانه‌ای در مورد رشد و تکامل فرد انسان ها، فراهم می‌کند (سالاری فر، ۱۳۹۳: ۴۴).

شایسته یادآوری است اصطلاحی که به مفهوم خودشکوفایی انسان در منظر مزلو بسیار نزدیک است، مبحث «تزکیه» است؛ چرا که در نظر روان‌شناسانی مثل مزلو، بالاترین سطح رشد به شکوفایی استعدادها مربوط می‌شود و در مفهوم تزکیه هم طبق نظر اهل لغت (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۱۴۵) به رشد و فزونی امور دنیوی و اخروی مربوط می‌شود و تشابه این دو در رشد، تعالی و شکوفایی انسان است؛ با این تفاوت که در دیدگاه اسلامی رشد و تزکیه علاوه بر سطح مادی در سطح روحانی که جنبه برتر انسان است، نیز مطرح شده است.

۱. مفهوم خودشکوفایی

خودشکوفایی^۳، اصطلاحی است که در اصل به وسیله نظریه‌پرداز عضوی‌نگر، کورت گلداشترین، برای انگیزه واقعیت بخشی به تمام استعدادهای بالقوه خود شخص مورد استفاده قرار گرفت. در این دیدگاه، این انگیزه برترین یا به عبارت درست‌تر تنها انگیزه واقعی شخص شمرده می‌شود و باقی انگیزه‌ها تظاهر و جلوه‌های آن هستند. در نظریه شخصیتی آبراهام مزلو، سطح نهایی رشد روانشناختی وقتی است که تمام نیازها و فرایندها برآورده گردید و تمام استعدادهای بالقوه شخص عملی شد. این پدیده، برای گلداشترین یک انگیزه و برای مزلو سطحی از رشد بود. اما کیفیت ابراز شده برای هر دو آن‌ها مشابه بود: «استقلال، خودمختاری، میل به برقراری دوستی‌های معدود اما عمیق، احساس «فلسفی»، شوخی، میل به مقاومت در مقابل فشارهای برونی و برتری کلی بر محیط تا کنار آمدن صرف با آن» (پورافکاری، ۱۳۸۲: ۲ / ۱۳۶۳-۱۳۶۲).

۲. خودشکوفایی انسان از منظر مزلو

روانشناسان انسان‌گرا در دهه‌های گذشته توجه ویژه‌ای به شکوفایی و کمال انسان نشان داده‌اند و به نظریه‌پردازی حول این مفهوم پرداختند، از جمله این روانشناسان آبراهام هارولد مزلو^۴ (۱۹۷۰-۱۹۰۸م) است که از بزرگترین روانشناسان انسان‌گرا در غرب به شمار می‌رود. وی استاد روان‌شناسی دانشکده بروکلین و رئیس انجمن آمریکایی روان‌شناسی بوده، تا هنگام مرگ، در مقام رئیس حوزه به فعالیت خویش ادامه می‌داد (کیلانی، ۱۳۹۳: ۹۰ _ ۸۹). در نظریه مزلو دارنده این ویژگی؛ یعنی انسان باید به چیزی تبدیل شود که به صورت طبیعی و بالقوه آن ویژگی را داراست (Maslow, 1970, p. 46).

^۳ self actualization

^۴.Abraham Harold Maslow

به اعتقاد او، شکوفایی و کمال انسان یا رشد شخصیت با سلسله مراتبی از نیازها مرتبط است و با ارضای این نیازها می توان به نیازهای سطح بالاتر، یعنی خودشکوفایی رسید (شولتز، ۱۳۹۱: ۳۵۰). مزلو هرم نیازها را از پایین به بالا این گونه فهرست کرده است:

۱. نیازهای فیزیولوژیکی: اساسی ترین نیازهای هرکسی، نیازهای فیزیولوژیکی ست که غذا، آب، اکسیژن، حفظ دمای بدن و غیره را شامل می شود. نیازهای فیزیولوژیکی حداقل از دو نظر با سایر نیازها تفاوت دارند: اولاً، آن ها تنها نیازهای هستند که می توانند کاملاً ارضاء یا حتی بیش از حد ارضاء شوند. ثانیاً نیازهای فیزیولوژیکی ماهیت تکرار شونده دارند (فیست، ۱۳۹۱: ۵۹۲-۵۹۳).

۲. نیازهای ایمن^۵: مزلو معتقد است که نیاز به ایمنی و امنیت معمولاً سابق های مهمی برای کودکان و بزرگسالان روان رنجور است بزرگسالانی که از لحاظ هیجانی سالم هستند، معمولاً نیازهای ایمنی خود را ارضاء کرده اند نیاز به ایمنی عبارت از وضعیتی است که در آن، فرد به ثبات، امنیت و رها بودن از ترس و اضطراب نیاز دارد (شولتز، ۱۳۹۱: ۳۴۸). مزلو گرایش به مذهب یا فلسفه ای جهانی که آفرینش و مردم را به شکلی رضایتبخش و یکپارچه معنی می دهد؛ تا حدودی به انگیزه امنیت طلبی مرتبط می سازد (Maslow, 1970, p.41). وی همچنین حس امنیت طلبی را هر امری می داند که انسان ها از آن آگاهی دارند و چون مذهب و یا فلسفه، شناختی از جهان به ما می دهد، می تواند در آرامش روانی ما موثر واقع شود و اموری که برای انسان ناشناخته است، معمولاً انسان نسبت به آنها احساس ناامنی می کند. پس مزلو نسبت به مذهب دیدی خوشبینانه دارد و آن را در این سطح از نیازها جای داده است. به عبارت روشن تر، مزلو بین ایمنی و آگاهی پلی از ارتباط زده است.

۳. نیاز به تعلق خاطر و عشق^۶: نیاز به تعلق خاطر و عشق وقتی مطرح می شود که نیازهای فیزیولوژیایی و امنیتی نسبتاً ارضاء شده باشند مزلو معتقد است هر انسانی نیاز دارد دیگران او را بخواهند و قبول داشته باشند (رایکمن، ۱۳۹۱: ۴۴۹). به بیان دیگر مزلو میان دو نوع نیاز به احترام تفاوت قائل است. نوع نخست احترامی است که دیگران به ما می گذارند و نوع دوم احترامی است که خودمان به خودمان می گذاریم که مزلو نوع نخست را ضروری تر می داند.

۴. نیازهای عزت نفس^۷: ارضای نیازهای پیشگفته موجب ظهور و بروز نیاز دیگری می شود که مزلو آن را نیاز به اعتماد نامید. مزلو این نیاز را به دو دسته اصلی تقسیم کرد؛ اول نیاز به مشاهده خود در یک مجموعه نیرومند و دوم نیاز به تمجید و احترام. انسان برای ارضای نیاز اول تلاش می کند خود را به گروه ها یا دسته های به خصوصی متصل سازد تا در موارد ضروری از حمایت آن ها برخوردار شود. کشفی است نیاز به تمجید و احترام توسط دیگران ارضا می شود. برای

^۵ safety needs

^۶ love and belongingness

^۷ esteem needs

همین ما در زندگی طوری رفتار می‌کنیم که توجه و احترام دیگران را به خودمان جلب نماییم و از این طریق احساس ارزشمندی داشته باشیم. مزلو معتقد است اگر این نیاز ارضاء نگردد، اما انسان احساس حقارت، ناامیدی و بی‌ارزشی خواهد داشت (دارابی، ۱۳۸۸: ۱۱۴).

۵. نیازهای خودشکوفایی و کمال:^۸ بالاترین نیاز در سلسله مراتب مزلو، خودشکوفایی و کمال است و بستگی دارد به این که استعدادها و توانایی‌های ما حداکثر تحقق یافته باشد. اگر کسی تمام نیازهای دیگر در سلسله مراتب را ارضاء کرده باشد، ولی خودشکوفاء نباشد، بی‌قرار، ناکام و ناخشنود خواهد بود (شولتز، ۱۳۹۱: ۳۵۰). مزلو می‌نویسد: «موسیقی دان باید بنوازد، نقاش باید نقاشی کند و شاعر باید شاعری کند تا به آرامش درونی برسد» (Maslow, ۲۰۰۰, p. ۱۰).

نیازهای خودشکوفایی به کمال رساندن خود، تحقق بخشیدن به تمام استعدادها و میل به خلاق شدن به تمام معناست. افرادی که به سطح خودشکوفایی رسیده‌اند، انسان کامل می‌شوند و نیازهایی را ارضاء می‌کنند که دیگران صرفاً نگاهی اجمالی به آنها دارند؛ یا اصلاً توجهی به آنها ندارند (فیست، ۱۳۹۱: ۵۹۶-۵۹۵).

اما برای ارضای نیاز به خودشکوفایی چه باید کرد و چه مقدمات و شرایطی دارد؟ آری برای آن باید از قید و بندهایی که جامعه و انسان بر خود تحمیل می‌کند، آزاد باشد. نباید نیازهای سطح پایین ما را منحرف کنند، باید خودانگار مطمئن داشته باشیم و از روابط خود با دیگران احساس اطمینان کنیم، باید بتوانیم دوست داشته باشیم و متقابلاً دوستان بدانند، باید از قوت‌ها و ضعف‌ها، محاسن و معایب خود آگاهی واقع بینانه‌ای داشته باشیم (شولتز، ۱۳۹۱: ۳۴۷-۳۴۸).

مزلو چند ویژگی را برای سلسله نیازها برشمرده است از جمله آنکه:

یک) هر چه یک نیاز در سطح پایین‌تر سلسله نیازها باشد، نیرومندی، قدرت و تقدم آن بیشتر است.

دو) نیازهای بالاتر بعدها در زندگی آشکار می‌شوند؛ یعنی نیازهای فیزیولوژیکی و ایمنی در کودکی ایجاد می‌شوند. نیازهای تعلق‌پذیری و احترام در نوجوانی پدیدار می‌شوند. نیاز به خودشکوفایی تا میانسالی ایجاد نمی‌شود.

سه) چون نیازهای بالاتر برای زنده ماندن کمتر ضروری هستند، ارضای آنها را می‌توان به تعویق انداخت.

چهار) گرچه نیازهای بالاتر برای زنده ماندن کمتر ضروری هستند، ولی به بقا و رشد کمک می‌کنند، پس ارضای نیازهای بالاتر از لحاظ روان‌شناختی نیز مفید است.

پنج) ارضای نیازهای بالاتر نسبت به ارضای نیازهای پایین‌تر، به شرایط بیرونی (اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی) بهتری وابسته است.

شش) لازم نیست یک نیاز قبل از اینکه نیاز بعدی در سلسله مراتب اهمیت پیدا کند، به طور کامل ارضا شده باشد (شولتز، ۱۳۹۱: ۳۴۷-۳۴۸).

^۸ self-actualization

مزلو برای کشف ویژگی‌های شخصیتی افراد خودشکופا مطالعات موردی فراوانی روی شخصیت‌های برجسته مانند آبراهام لینکلن، انیشتین و نیز تعدادی از دانشجویان که از نظر او به مرحله خودشکوفایی رسیده بودند، انجام داد. به اعتقاد مزلو، افراد خودشکופا، روشنفکر، پژوهشگر و دانشمند هستند. این افراد ترسی از ناشناخته‌ها ندارند. آنها پدیده‌های ناشناخته را انکار نمی‌کنند، از آن نمی‌گریزند یا سعی نمی‌کنند که خود را متقاعد کنند که واقعاً شناخته شده است. آن‌ها به چیزهایی مشخص و روشن متوسل نمی‌شوند و تلاش آنها برای رسیدن به حقیقت بسیار است (دارابی، ۱۳۸۸: ۱۱۶-۱۱۷). آن‌ها به نوبه خود نیازهای سطح پایتترشان؛ یعنی نیازهای جسمانی، ایمنی، تعلق، محبت و احترام را برآورده ساخته‌اند. روان‌پریش و روان‌نژند نیستند و سایر اختلال‌های آسیب‌ناختی را ندارند. آن‌ها الگوهای بلوغ، پختگی و سلامتند. با حداکثر استفاده از همه قابلیت‌ها و توانایی‌هایشان، خویشتن را فعلیت و تحقق می‌بخشند. می‌دانند چیستند، کیستند و به کجا می‌روند (شولتز، ۱۳۶۹: ۱۲۶).

علاوه بر این نکات کلی، مزلو ویژگی‌های خاص دیگری را نیز مورد بحث قرار داده است که عبارتند از: ادارک صحیح واقعیت، پذیرش کلی طبیعت، دیگران و خویشتن، خودانگیختگی، سادگی و طبیعی بودن، توجه به مسائل بیرون از خویشتن، نیاز به خلوت و استقلال، کنش متقابل، تازگی مداوم تجربه‌های زندگی، تجربه‌های عارفانه یا تجربه‌های اوج - که در این باره بیشتر خواهیم گفت - نوع دوستی، روابط متقابل با دیگران، ساختار خوی مردم‌گرا، تمایز میان وسیله و هدف، خیر و شر، حس طنز مهربانانه، آفرینندگی، مقاومت در مقابل فرهنگ‌پذیری (شارف، ۱۳۹۲: ۲۱۰).

۳. تجربه‌های اوج

افراد خودشکופا از لحاظ وجد شدید که بی‌شبهت به تجربیات عمیق مذهبی نیستند و می‌توانند تقریباً در هر فعالیتی یافت شوند، آگاه هستند. مزلو این رویدادها را تجربیات اوج نامید. در طول این تجربیات خود فراتر رفته و فرد احساس می‌کند فوق‌العاده قوی، مطمئن و مصمم است. احساس وجد و شگفتی و بهت‌زدگی زیاد، فقدان قرار گرفتن در زمان و مکان همراه با این که چیز فوق‌العاده مهم و با ارزشی روی داده، طوری که فرد متحول و نیرومند می‌شود (شولتز، ۱۳۹۱: ۳۵۵). او در آغاز تصور کرد که اصطلاح تجربیات اوج^۹، در افراد خودشکופا شایع‌تر از افراد غیر خودشکופا است. اما بعدها اظهار داشت که اغلب افراد یا تقریباً همه افراد تجربیات اوج، یا حالت‌های وجدآور داشته‌اند (فیست، ۱۳۹۱: ۶۰۷). گرایششان بیشتر عارفانه، شاعرانه و دینی است، در برابر زیبایی حساس‌ترند و احتمالاً از نوآوران و متکاشفانند. اوج‌مندان تا حدود زیادی از امور روزمره فرار رفته و چه بسا از نظر دیگران مقدس جلوه کنند.

مزلو یادآوری می‌کند که آلدوس هاکسلی، آلبرت شو ایسترو آلبرت انیشتن، نمونه‌های این سطح عالی‌تر سلامت روان هستند (شولتز، ۱۳۶۹: ۱۳۹). این حالت کمال مطلوب موجب احساس خوشبختی در انسان می‌شود و در عین حال که او را از خویش و کار خود خرسند می‌سازد، احساس برتر بودن بر دیگران را به او نمی‌دهد (ثریا، ۱۳۸۱: ۶۰۷). همه تجربیات

^۹ peak experiences

اوج، شدت ضعف برابر ندارند؛ برخی فقط به صورت خفیف، برخی به طور متوسط و برخی دیگر خیلی شدید احساس می‌شوند. اما تجربیات اوج چیست؟ مزلو چند رهنمود ارائه داد. که می‌تواند به پاسخ این سوال کمک کند. اولاً تجربیات اوج کاملاً طبیعی و بخشی از ساحت انسان است. ثانیاً افرادی که تجربه اوج دارند کل دنیا را به صورت یکپارچه یا یک تکه می‌بینند و جایگاه خود را در این دنیا به روشنی درک می‌کنند. در ضمن، افرادی که تجربه اوج دارند، در این مدت اسرار آمیز، احساس فروتنی بیشتر و در عین حال، احساس قدرت بیشتر می‌کنند (فیست، ۱۳۹۱: ۶۰۷).

۴. بررسی تطبیقی نظریه آبراهام مزلو با تعالیم اسلامی

برخی از محققان (سالاری فر، ۱۳۹۳) نیازهای معنوی‌ای ترسیم کرده‌اند که با هرم نیازهای مزلو، متناظر است و شامل نیازهای وجود، نیازهای ایمنی جویی معنوی، نیاز دوستی با خدا، نیاز کرامت نفس (نیازهای اخلاقی)، خودشکوفایی معنوی و تقرب به خداست. اما در این تحقیق ما به بررسی تطبیقی این ویژگی‌های با متون اسلامی پرداخته‌ایم و نکات سازگار آن و را تبیین کرده‌ایم.

مهم‌ترین نیازهای فیزیولوژیک انسان که پایین‌ترین سطح نیازها در نظریه مزلو است و کمبود آن‌ها انسان را برای ارضای آن‌ها به تکاپو وادار می‌سازد؛ شامل نیاز گرسنگی، تشنگی، نیاز جنسی و نیاز به هوا و اکسیژن است، اما مهم این است که نیازهای فیزیولوژیک در اندیشه مزلو، از نیازهای روحی آدمی منفک و جداست که در اندیشه دینی چنین نیست و انسان مرکب از جسم و روح یا مادی و معنوی است که هر دو جنبه تاثیر متقابل روی یکدیگر دارند. به عنوان مثال خوردن هر نوع غذایی می‌تواند نیازهای فیزیولوژیک انسان را برطرف کند؛ حال چه گوشت گوسفند باشد یا گوشت خوک. همچنین رفع تشنگی ممکن است با شراب صورت گیرد یا با آب. ارضای غریزه جنسی نیز می‌تواند به صورت زنا باشد یا به صورت نکاح. برای مزلو مهم نیست که برای رفع نیازهای فیزیولوژیک چه نوع غذایی یا نوشیدنی یا چه نوع رابطه جنسی باشد. برای مزلو فقط ارضای غریزه برای رسیدن به نیازهای بالاتر اهمیت دارد. اما از نظر اسلام ارضای غریزه باید به شکل صحیحی صورت گیرد؛ زیرا بین جسم و روح ارتباط متقابل وجود دارد؛ مثلاً درباره ارضای غریزه خوردن اسلام فقط توصیه نکرده که به هر شکل می‌توانی خودت را سیر نمایی؛ بلکه می‌فرماید: «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» (بقره/۵۷)؛ یا «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» (بقره/۱۶۸)؛ یعنی از غذای پاک و حلال بخورید نه هر غذایی! و نیز از پیشوایان دینی رسیده که: بدترین غذاها، لقمه حرام (نهج البلاغه/نامه ۳۱) است. در رساله حقوق امام زین العابدین (علیه السلام) نیز آمده که: حق شکم آنست که آن را ظرف حرام نسازی و با سیری غذا نخوری (طبرسی، ۱۳۶۵: ۳۳۹) و نیز درباره ارضای صحیح غریزه تشنگی امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: هر نوشابه‌ای که مصرف بسیارش مست نکند، اشکالی به نوشیدنش نیست و هر نوشیدنی که بسیار مست کند، کم آن هم حرام است (ابن شعبه حرانی، ۱۳۸۰: ۳۱۹). همچنین درباره ارضای صحیح غریزه جنسی آمده است که «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ

مَوَدَّةٌ وَرَحْمَةٌ» (روم / ۲۱)؛ و از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان مودت و رحمت قرارداد. این آیه بین نیازهای فیزیولوژیک و نیازهای روحی ارتباط برقرار کرده، یعنی بین ازدواج و ارضای صحیح غریزه جنسی رابطه آرامشی و محبتی وجود دارد. به عبارت دیگر بین نیاز فیزیولوژیک و روانی رابطه برقرار است. درباره ارضای غیر صحیح نیاز جنسی نیز آمده است؛ «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» (اسراء / ۳۲) و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت و بد راهی است؛ یعنی نمی‌توان برای ارضای غریزه جنسی از هر راهی وارد شد پس اگر غریزه به شکل صحیحی ارضاء نشود، برای مراحل بالاتر کمال، قطعاً انسان را با مشکل مواجهه می‌کند.

دومین سطح از نیازهای مزو نیازهای امنیت است که عبارت است از: امنیت، ثبات، حمایت، نظم و رهایی از ترس و اضطراب (شولتز، ۱۳۶۹: ۱۱۶). نیازهای ایمنی از این نظر با نیازهای فیزیولوژیکی تفاوت دارند که نمی‌توان آن‌ها را بیش از حد ارضا کرد؛ انسان‌ها هرگز نمی‌توانند ایمنی خیلی زیاد داشته باشند. انسان‌ها هرگز نمی‌توانند از شهاب سنگ‌ها، آتش‌ها، سیل‌ها یا اقدامات خطرناک دیگر کاملاً مصون باشند (فیست، ۱۳۹۱: ۵۹۳).

مسئله امنیت در دین مبین اسلام به شکل ویژه‌ای مطرح شده است و آن این است که کسی که به دنبال ارضای غریزه امنیت است باید؛ اولاً آن را از خدای متعال بخواهد. ثانیاً، هر دو جنبه امنیت جسمی و روحی را از او طلب کند؛ همان گونه که امام سجاده (علیه السلام) می‌فرماید: «ای خداوند، بر من احسان نمایی به اعطای تندرستی و امنیت و سلامت در دین من و جسم من» (صحیفه سجادیه/نمایش ۲۳). در این فقره دعا امام، امنیت را از خداوند می‌خواهد و آن را محدود به امنیت جسمی نمی‌کرد. بلکه امنیت روحی را نیز مد نظر قرار می‌دهد.

در روایت دیگری امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: «کسی را که آگاه شوم بر یکی از صفات خوب استوار است، بپذیرم و از نداشتن صفات دیگرش بگذرم، ولی از نداشتن عقل و دین چشم نمی‌پوشم؛ زیرا جدائی از دین جدائی از امنیت است و زندگی با هراس، زندگی ناگوار است و فقدان عقل فقدان زندگی است (زیرا بی‌خردان) فقط با مردگان مقایسه می‌شوند و بس» (کلینی، ۱۳۶۲: ۱ / ۳۱-۳۲). در این روایت، فقدان دین را منشاء جدائی از امنیت برای انسان دانسته است.

دین به ایمن‌سازی زندگی انسان، کمک‌های شایسته‌ای می‌کند و با پرورش مفهوم «توکل به خدا» از احساس حقارت و ناتوانی انسان می‌کاهد. انسان خدا باور می‌داند، خداوند در هر شرایطی از او حمایت و پشتیبانی می‌کند و این گونه احساس امنیت بیشتری خواهد داشت (سالاری فر، ۱۳۹۳: ۱۲۵).

اصل ایمان هم از ماده امان است و خود ایمان هم در هر مرتبه‌ای که باشد، همراه با یک مرتبه‌ای از امانت و امنیت است. درجه کمتر از ایمان، برای مومن مایه امان از عذاب و برای هر کس که با او ارتباط دارد، مایه امنیت است. زیرا با کمترین درجات ایمان، شخص را از هرگونه خیانت و ناراستی و دزدی و هر گونه تعدی به مال و عرض و ناموس دیگران جلوگیری بر حذر می‌دارد و مؤمن یعنی امان و امنیت برای محیط زندگی خود و فرد کامل مؤمن که امام بر حق است، در محیط ولایت خود امنیت وسیع و دامنه‌داری ایجاد می‌کند که هر کس در آن وارد شود از طرف خدا در امان

است (کلینی، ۱۳۷۵: ۳ / ۸۳۰). پس از دید اسلامی امنیت واقعی در سایه دین و ایمان پدید می‌آید و از این راه می‌توان گزینه امنیت انسان را ارضاء کرد، اما این نکته در نظریه مزلو به چشم نمی‌آید.

سطح دیگر نیاز، نیاز به محبت و تعلق‌پذیری است که این نیازها می‌توانند از طریق رابطه صمیمی با یک دوست، معشوق، همسر یا از طریق برقراری روابط اجتماعی در گروه ابراز شود. نیاز به محبت کردن و محبت دیدن را می‌توان از طریق برقرار کردن رابطه صمیمانه با دیگران ارضاء کرد. ناکامی در ارضاء کردن نیاز به عشق و محبت، علت اصلی ناسازگاری هیجانی است (شولتز، ۱۳۹۱: ۳۴۹-۳۵۰).

در اسلام برقراری رابطه محبت آمیز فراتر از آن چیزی است که مزلو ترسیم کرده است؛ زیرا محبت اگر با فطرت سازگار باشد، نیاز به محبت داشتن انسان درست ارضاء شده است و اگر مطابق با فطرت نباشد، چنین محبتی را نمی‌توان حقیقی دانست، زیرا موجب گرایش درونی انسان به سوی آن‌ها می‌شود و به مرور زمان موجب هم‌رنگی و انحراف از فطرت اصیل انسانی می‌گردد و انسان را نه تنها شکوفا نمی‌کند، بلکه ممکن است انسان را مسیر انسانی خارج کند.

از نظر دین، محور همه دوستی‌ها، دوستی با خداست (سالاری فر، ۱۳۹۳: ۱۲۸). قرآن کریم شدیدترین محبت مومنان را نسبت به خدای متعال می‌داند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (اما آن‌ها که ایمان آورده‌اند، عشقشان به خدا شدیدتر است) (بقره/۱۶۵). امام صادق (ع) می‌فرمودند: «لَا يَمُحِّضُ رَجُلٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ حَتَّىٰ يَكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ وُلْدِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ وَ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۷ / ۲۵). ایمان شخص به خدای متعال کامل نمی‌شود، مگر آنکه خداوند پیش او از خودش و پدرش و مادرش و فرزندانش و همسرش و مالش و هر چیزی که از مردم دارد، نزد او محبوب‌تر باشد. در این روایت محبت به خدای متعال را بالاتر از تمام آنچه می‌داند که انسان باید به آن‌ها محبت بورزد، پس محور همه دوستی‌ها در اسلام دوستی با خداست.

اما سایر محبت‌ها از نظر اسلام اگر در پرتو محبت خداوند باشند، مطابق با فطرت انسانی است که اسلام به آن‌ها توصیه کرده است؛ مثل: محبت به اهل‌البيت (علیهم‌السلام): «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل‌بیت)) (شوری / ۲۳)، محبت به مومنان: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» مردان و زنان باایمان دوست یکدیگرند. (توبه / ۷۱) و محبت به پدر و مادر: «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِی صَغِيرًا» (و بال‌های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر؛ و بگو: پروردگارا! همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده) (اسراء / ۲۴).

همچنین از جمله محبت‌هایی که از آن نهی شده است: محبت به شیطان: «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا» (و هرکس شیطان را جای خدا ولی خود برگزیند، زیان آشکاری کرده است) (نساء/۱۱۹)، حب دنیا: رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند: «محبت به دنیا سرچشمه همه خطاها است» (مصباح‌الشریعه، ۱۳۶۰: ۱۳۶)، محبت به

کافران: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» (افراد باایمان نباید به جای مومنان کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند) (آل عمران / ۲۸)، محبت به کسانی که دین را مسخره می‌کنند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَعَلَبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! کسانی که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته‌اند [چه] از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [چه] از کافران، دوستان [خود] نگیرید) (مائده / ۵۷)، یا نزدیکان انسان، زمانی که کفر را بر ایمان ترجیح دهند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنَّ اسْتِخْبَاؤَ الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آن‌ها را ولی خود قرار ندهید) (توبه / ۲۳) و یا زنانی که معشوقه‌های پنهانی دارند را نگیرید (تا موجب محبت شوند): «وَلَا تُتَّخَذَاتُ اخْدَانٍ» (زنانی که دوست پنهانی بگیرند با آنها نکاح نکنید) (نساء / ۲۵). پس از نظر اسلام نیاز به محبت و عشق باید از راه صحیح ارضاء شود، نه با هرگروهی، هر دوستی هر معشوقی؛ زیرا برخی از این گروه‌ها برخلاف فطرت انسان حرکت می‌کنند و ارتباط محبت‌آمیز با این گروه‌ها به هیچ وجه نمی‌تواند غریزه محبت خواهی انسان را به طور صحیحی ارضاء کند!

مزلو بعد از نیاز به محبت «نیاز به احترام» را مطرح کرد و دو نوع نیاز به احترام را بر می‌شمرد: یکی احترامی که دیگران به انسان می‌گذارند و دیگری احترامی که خود انسان به خودش می‌گذارد. احترامی که منشا خارجی داشته باشد، می‌تواند بر پایه اشتهار، تحسین، موقعیت، وجهه یا موفقیت اجتماعی؛ یعنی همه ویژگی‌هایی باشد که به طرز تفکر و واکنش دیگران در قبال ما ارتباط می‌یابد. وقتی احساس احترام درونی کنیم، یا به خود احترام بگذاریم، احساس ایمنی درونی و اعتماد به خود یافته و خود را ارزشمند و شایسته احساس نماییم. زمانی که فاقد احترام به خودیم، در مقابله با معضلات زندگی احساس حقارت، دلسردی و ناتوانی خواهیم کرد. برای دستیابی به احساس احترام به خود راستین، باید خود را خوب شناخته و بتوانیم فضایل و نقاط ضعفمان را به طور عینی تشخیص دهیم. اگر نسبت به چیستی و کیستی خویش بی‌خبر باشیم، نمی‌توانیم به خود احترام بگذاریم (شولتز، ۱۳۶۹: ۱۱۹-۱۱۸).

شالوده و بنیان اساسی اخلاق اسلامی، توجه انسان به شرافت و کرامت ذاتی خویش است. از دیدگاه اسلام، انسان در آفرینش، هم بالقوه موجودی ارزشمند و شایسته مقام خلیفه الهی است و هم، امکان ظهور و بروز صفات حق تعالی و رسیدن به قرب الهی را دارد. خودآگاهی و توجه به اینکه انسان موجودی برتر است و گوهری ارزشمند و بی‌مانند در خود دارد، نیاز به حراست و پاسداری از کرامت ذاتی را موجب شده و برای دستیابی به کرامت، او را به سوی ارزش‌های متعالی اخلاق سوق می‌دهد (سالاری فر، ۱۳۹۳: ۱۳۳).

در تفکر اسلامی نوع اول احترام؛ یعنی احترام به دیگران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، به طوری که درباره احسان و احترام به والدین، نزدیکان، یتیمان و فقیران و نیک سخن گفتن با مردم: «بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (بقره / ۸۳) و تواضع و احترام به مومنین: «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (در برابر مومنان متواضع هستند) (مائده /

۵۴) و دیگران سفارش شده است. این توصیه‌ها نشان می‌دهد اولاً، نیاز به احترام اجتماعی وجود دارد و ثانیاً عده‌ای بیشتر از دیگران باید مورد احترام واقع شوند؛ چون نیاز بیشتری به احترام دارند مثلاً افرادی که در اثر مشکلاتی والدین و سرپرست خود را از دست می‌دهند و در جامعه بی‌سرپناه می‌شوند، نیاز به احترام بیشتری دارند و نیز کسانی که دچار تنگدستی و فقر شده‌اند که ممکن است این افراد جایگاه اجتماعیشان را از دست داده و مورد بی‌احترامی در جامعه واقع شوند.

اسلام سفارش کرده که چنین کسانی بیشتر مورد احترام باشند تا دائماً احساس سرافکنندگی و شرمندگی نکنند و در آینده دچار مشکلات روحی و روانی و شخصیتی نشوند. اگر جامعه این نیاز آنان را برآورد سازد این دسته در آینده می‌توانند به اشخاص مفیدی برای جامعه تبدیل شوند. از جمله صفات دیگری که در روایات اسلامی برای شخص کریم (کسی که به عزت نفس رسیده است) ذکر شده، وفای به عهد و عفو و گذشت است: «الْكَرِيمُ إِذَا وَعَدَ وَفَىٰ وَإِذَا تَوَعَّدَ عَفَىٰ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۲۵۲)، همچنین حسن خلق: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (فرقان/۷۲)، مهمان نوازی: «لَذَّةُ الْكِرَامِ فِي الْإِطْعَامِ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۵۷۳)، نرم دلی: «هر کس اصلش کریم باشد نرم دل است» (ابن شعبه حرانی، ۱۳۸۲: ۶۴۵) و عناوین دیگری که در روایات اسلامی در این باره وارد شده است.

اما احترام به خویشتن به صورت خاصی در تفکر اسلامی مطرح شده است. در این تفکر سخن از دو خود است؛ خود فروتر و خود برتر یا خود ملکی و خود ملکوتی یا خود نفسانی و خود رحمانی. یک خود که باید نسبت به آن بدبین و بدگمان بود و دائماً با آن در حال مبارزه و جهاد بود. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «و اجعل نفسک عدواً تجاهده» (نفست را مانند دشمنی که دائماً در حال مبارزه با او هستی قرار بده) (هاشمی خویی، ۱۴۰۰: ۱۲/۱۴۳) و خود برتر و حقیقتی که باید نسبت به آن خوشبین بود و آن را عزیز و محترم شمرد: «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر/ ۲۹). رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (کسی که نفس خود را بشناسد البته خدای خود را شناخته است) (مصباح الشریعه، ۱۳۶۰: ۲۵۸-۲۵۷).

از نگاه استاد مطهری: «انسان دارای دو خود است؛ به این معنا که دارای یک خود واقعی و یک خود مجازی است که آن خود مجازی ناخود است و مبارزه با نفسی که ما می‌گوئیم مبارزه با خود، در واقع مبارزه خود با ناخود است. ما یک خود داریم به عنوان یک خود شخصی، یعنی آنگاه که من می‌گویم «من»، آنوقتی است که خودم را در برابر «من»‌های دیگر قرار می‌دهم و در واقع «من»‌های دیگر را نفی می‌کنم. هر اندازه که «خود» انسان جنبه شخصی و جدایی از خودهای دیگر پیدا کند، مربوط به «ناخود» اوست، یعنی مربوط به جنبه‌های بدنی و تن است، ولی انسان در باطن ذات خود حقیقتی دارد که اصلاً حقیقت اصلی ذاتش اوست و حقیقتی است جدای از سنخ ماده و طبیعت، بلکه از سنخ ملکوت و قدرت و از سنخ عالمی دیگر. به آن خود توجه کردن، یعنی حقیقت انسانیت خویش را دریافتن و شهود کردن؛ چون جوهر او جوهر حقیقت است و با باطل، ضد حقیقت‌ها، پوچ‌ها و عدم‌ها ناسازگار است. از سنخ قدرت و ملکوت است، پس با عجز و

ضعف و زبونی ناسازگار است، از سنخ علم است، با جهل ناسازگار است، از سنخ نور است، با ظلمت ناسازگار است. او چون از جوهر اراده و حریت و آزادی است پس با ضد آزادی‌ها و ذلت و با بردگی اعم از این‌که انسان بخواهد برده انسان دیگری باشد یا برده شهواتش که ناخود اوست، ناسازگار است. از سنخ قداست؛ یعنی تجرد و ماوراء خاکی بودن است، با آلودگی‌های خاکی و طبیعی که انسان بخواهد اسیر طبیعت باشد، ناسازگار است» (مطهری، ۱۳۷۳: ۲۲۳-۲۲۱).

بنابراین در تفکر اسلامی یک خود اصیل و حقیقی داریم که از سنخ ملکوت است و باید آن را محترم و عزیز دانست و یک خود طبیعی، حیوانی و مادی است که در اصل ناخود است و باید دائماً با آن مبارزه و جهاد کرد تا اختیار خود اصیل انسان را به دست نگیرد و انسان را از جاده انسانیت خارج نسازد. احترام به خودی که در نظریه مزلو مطرح شده، ناقص به نظر می‌رسد، زیرا مبارزه با خود بد (جنبه نابود کننده روح) مطرح نشده است، همچنین روشن نیست منظور او از احترام به خود، چه نوع خودی است.

بالاترین سطح نیازها در نظریه مزلو، نیاز به خودشکوفایی است که اگر همه این نیازها را برآورده کنیم، آن‌گاه به سوی عالی‌ترین نیاز، یعنی نیاز به تحقق خود روی می‌آوریم. تحقق خود را می‌توان کمال عالی و کاربرد همه توانایی‌ها و متحقق ساختن تمامی خصایص و قابلیت‌های خود دانست (شولتز، ۱۳۶۹: ۱۱۹).

مزلو با مطالعات خود دریافت که افراد خودشکوفایا با افراد دیگر از لحاظ انگیزشی (کمی و کیفی) متفاوت هستند و اصطلاح «فرا انگیزش» را به کار برد. پیشوند «فرا» به معنای «آن سوی» یا «ورای» است و مصادیق فرا انگیزش ویرای مفهوم سنتی انگیزش است. ظاهراً مقصود حالتی است که انگیزش هیچ نقشی در آن ندارد! مزلو می‌نویسد: «عالی‌ترین انگیزه، بی‌انگیزه بودن و بی‌تکاپو بودن است» (همان: ۱۲۱).

توضیح آن‌که؛ خواستاران تحقق خود، از تکاپو یا میل و آرزوی چیزی برای جبران کمبود فرا می‌گذرند، همه کمبودهایشان برطرف شده است. دیگر از شدن به معنای ارضای نیازهای پایین‌تر گذشته‌اند و به حالت بودن و بیان خود انگیزخته، طبیعی و شادمانه کمال انسانی خود رسیده‌اند. به این معناست که بی‌انگیزه‌اند (همان: ۱۲۳).

نقطه پایانی نظریه مزلو بی‌انگیزه شدن است، یعنی انسان دیگر از حالت شدن‌ها خارج می‌شود و مسیرش به پایان رسیده است و دیگر در حالت بودن سیر می‌کند. یعنی حالت ثبات و ایستایی و نه سیر و حرکت. اما در جهان‌بینی اسلامی انسان موجودی دائماً فقیر است: «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/ ۱۵) و درجه فقرش نهایتی ندارد، پس دائماً باید در حال کامل شدن باشد و اگر در مسیر خویش که در قرآن کریم تعبیر به «صراط مستقیم» شده است، حرکت کند، کامل و کاملتر می‌شود و از این مسیر از تکامل فاصله می‌گیرد. در فلسفه اسلامی نیز انسان دائماً در حال صیورت و شدن است؛ به تعبیر استاد مطهری: «انسان مرز و حد ندارد اما «راه» دارد. انسان به هر مرحله برسد، نباید توقف کند اما مدار دارد؛ یعنی در یک مدار خاص باید حرکت کند. حرکت انسان در مدار انسانی تکامل است نه در مدار دیگر. صدرالمتألهین تصریح می‌کند که انسان نوعیت مشخص ندارد؛ هر موجود متکامل در مراتب تکامل، «انواع» است نه

نوع» (مطهری، ۱۳۷۶: ۳۰۴-۳۰۳). پس برخلاف آنچه که مزلو فرض کرده است، نمی‌شود انسان را از مسیر «شدن» خارج کرد و مدعی شد که انسان دیگر از انگیزش هم گذشته است.

به نظر می‌رسد، در نظریه مزلو از بعد معنوی خودشکوفایی غفلت شده است. به گفته برخی از محققان مهم‌ترین خودشکوفایی مربوط به بعد معنوی انسان است (سالاری فر، ۱۳۹۳: ۱۳۵) و انسان تنها زمانی به بهداشت روانی کامل دست خواهد یافت که جنبه والای معنوی خود را کشف کند و با اتصال به خالق هستی، آرامش و رضایت خاطر را در سراسر وجود خویش جاری سازد (همان: ۱۳۵).

از نظر دین، اصل و ریشه انسان خداست (انا لله) و انسان باید از خود طبیعی و ارتباط با جهان ماده فراتر رفته و خود را به خدا تسلیم کند (و انا الیه راجعون). تا زمانی که نیاز بازگشت به سوی اصل در «ما» ارضاء نشده است میل و طلب در سراسر وجود ما باعث اضطراب و تنش می‌شود. تنها زمانی اطمینان، آرامش و رضایت خاطر، در وجود ما جریان دارد که به اصل و مبدا خویش، یعنی به خدا بازگشته و در سلک بندگان شایسته او در آییم (شجاعی، ۱۳۹۱: ۱۲۷-۱۲۶).

تجارب عرفانی در نگاه اسلامی برخلاف نظریه مزلو طبیعی نیست، بلکه از نوع عالم ماوراء الطبیعه است؛ جهانی فراتر از آنچه مزلو نتوانسته آن را به اثبات برساند و در اثبات آن دچار تناقض شده است. عرفای اسلامی جهان را به صورت یکپارچه می‌بینند و معتقدند خداوند واحد است و با تجلی او موجودات به وجود آمده‌اند و هر موجود؛ نشانه‌ای از نشانه‌های حضرت حق است و به همین جهت، عرفا هنگامی که به جهان نظاره می‌کنند؛ پی به خالق جهان می‌برند و به وحدت وجود رأی می‌دهند. این، شبیه چیزی است که مزلو درباره افراد خودشکوفای گفته است که آنان جهان را به صورت یکپارچه می‌بینند. همچنین عرفا با توجه به خلافت الهی انسان (بقره/ ۳۰) و مسخر شدن همه زمین برای او (لقمان/ ۲۰ و حج/ ۶) معتقدند انسان باید از نعمت‌های خدادادی به نحو احسن استفاده کند و طبیعت را وسیله رسیدن به کمال خویش گرداند که همان رسیدن به لقاء الله است، اما آنچه مزلو مطرح کرده، شکوفایی انسان در بستر همین طبیعت و یکپارچگی با آن است، نه چیزی فراتر از آن.

نتیجه‌گیری

مزلو هرم نیازها را از پایین به بالا بیان کرده است و به خوبی توانسته نشان دهد که ارضای نیازهای فراتر، نیازمند فراهم آمدگی نیازهای فروتر است. اما در عین حال سطح شکوفایی انسان در نظریات مزلو برخلاف آنچه که تعالیم اسلامی به ما نشان می‌دهد، از محدوده ماده و طبیعت فراتر نمی‌رود و این ممکن است از نگاه مادی گرایانه این روانشناس به انسان نشأت گرفته باشد. نکته حائز اهمیت دیگر آن است که شکوفایی در نگاه دینی - هر درجه از شکوفایی که باشد - درجه‌ای از قرب به خداوند محسوب می‌شود و از این نکته در دیدگاه مزلو غفلت شده است. همچنین پیوند بین نیازهای

فیزیولوژیکی و نیازهای روحی و روانی - که در اسلام وجود دارد- در نظریه این روانشناس دیده نمی‌شود. نیز سیر نهایی کمال و خودشکوفایی از نگاه اسلام حد و مرزی ندارد، اما از دیدگاه مزلو شکوفایی انسان در یک نقطه متوقف می‌شود. در مجموع می‌توان گفت، برای شکوفایی و به کمال رساندن انسان، ضمن داشتن شناخت صحیح از او باید برنامه‌ای جامع برای نیازهای روحی و جسمی انسان در نظر گرفته شود و این در قالب برنامه‌های دین الهی تعبیه شده است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۳۸۲): «تحف العقول»، ترجمه حسن زاده، قم: انتشارات آل علی (ع).
۳. _____ (۱۳۸۰): «تحف العقول»، ترجمه بهراد جعفری، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴. پورافکاری (۱۳۸۲): «فرهنگ جامع روان‌شناسی و روان‌پزشکی و زمینه‌های وابسته»، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
۵. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد (۱۳۶۶): «تصنیف غرر الحکم و درر الکلم»، قم: دفتر تبلیغات.
۶. _____ (۱۴۱۰): «غرر الحکم و درر الکلم»، قم: دارالکتب الاسلامی.
۷. ثریا، سید مهدی (۱۳۸۱): «شعوری دیگر (چشم باطن)»، تهران: دانژه.
۸. دارابی، جعفر (۱۳۶۹): «نظریه‌های روانشناسی شخصیت (رویکرد مقایسه‌ای)»، تهران: آبیژ.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۷۴): «ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن»، غلامرضا خسروی، تهران: مرتضویه.
۱۰. رایکمن، ریچارد. ام (۱۳۹۱): «نظریه‌های شخصیت»، مهرداد فیروز بخت، تهران: ارسباران.
۱۱. سالاری فر و همکاران (۱۳۹۳): «بهداشت روانی با نگرش به منابع اسلامی»، تهران: سمت.
۱۲. شارف، ریچارد. اس (۱۳۹۲): «نظریه‌های مشاوره و روان درمانی»، مهرداد فیروز بخت، تهران: رسا.
۱۳. شجاعی، محمد صادق (۱۳۹۱): «انگیزش و هیجان (نظریه‌های روانشناختی و دینی)»، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۴. شولتز، دوان؛ سیدنی الن شولتز (۱۳۹۱): «نظریه‌های شخصیت»، یحیی سید محمدی، تهران: ویرایش.
۱۵. _____ (۱۳۶۹): «روانشناسی کمال (الگوهای شخصیت سالم)»، گیتی خوشدل، تهران: نو.
۱۶. طبرسی، حسن بن فضل (۱۳۶۵): «مکارم الاخلاق»، ابراهیم میرباقری، تهران: فراهانی.
۱۷. فیست (۱۳۹۱): «نظریه‌های شخصیت»، یحیی سید محمدی، تهران: روان.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۹): «اصول الکافی»، سید جواد مصطفوی، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامیه.
۱۹. _____ (۱۳۷۵): «اصول الکافی»، ترجمه کمره‌ای، قم: اسوه.
۲۰. کیلانی، عرسان (۱۳۹۳): «فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی»، بهروز رفیعی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲۱. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳): بحار الأنوار، بیروت: بی‌نا، چاپ دوم.
۲۲. مطهری، مرتضی (۱۳۷۳): «تعلیم و تربیت در اسلام»، تهران: انتشارات صدرا.
۲۳. _____ (۱۳۷۶): «سیری در نهج البلاغه»، تهران: انتشارات صدرا.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۹): «ترجمه قرآن کریم»، قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع).
۲۵. منسوب به امام زین العابدین (۱۳۷۵): «صحیفه سجاده»، عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات سروش.
۲۶. منسوب به امام صادق (۱۳۶۰): «مصباح الشریعه»، ترجمه مصطفوی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۲۷. منسوب به امام علی (۱۳۸۸): «نهج البلاغه»، محمد دشتی، تهران: انتشارات پیام عدالت.

۲۸. هاشمی خویی، میرزا حبیب‌اله (۱۴۰۰): «منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه»، حسن حسن زاده آملی و باقر کمره ای، تهران: مکتبه اسلامیة.

۲۹. Maslow, A., Motivation and personality, New York: Harper and Row, ۱۹۷۰

۳۰. Maslow, A. H. (۱۹۴۳), A Theory of Human Motivation, Originally Published in Psychological Review, ۵۰,

۳۷۰-۳۹۶. Posted August ۲۰۰۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی